

سیر عشق

آلن دو باتن
ترجمہ زہرا باختری



چترنگ

فهرست

پیش‌گفتار مترجم ۹

رمانتیسیم

شیدایی‌ها ۱۳

شروع مقدس ۱۹

عاشق ۲۹

هم‌آغوشی و عشق ۳۷

درخواست ازدواج ۴۵

از آن پس

مسائل احمقانه ۵۷

قهرها و دلخوری‌ها ۶۹

مهار ذهن ۷۵

انتقال عواطف ۸۷

مقصر کلی ۹۵

یاد دادن و یاد گرفتن ۱۰۵

فرزندان

آموزه‌های عشق ۱۱۷

۱۲۹	شیرینی
۱۳۵	حد و مرزهای عشق
۱۴۷	هم آغوشی و نقش پدر و مادری
۱۵۷	شان خانه داری

بی وفایی

۱۶۵	خانن
۱۷۳	موافق
۱۷۹	مخالف
۱۹۱	تمایلات ناسازگار
۱۹۷	رازها

فرا تر از رمانتیسزم

۲۰۳	نظریه دلبستگی
۲۱۷	بلوغ
۲۲۹	آماده ازدواج
۲۳۷	آینده

شیدایی ها

هتل نیم ساعت تا شرق بندر مالاگا^۱ فاصله دارد و روی یک برآمدگی سنگی قرار گرفته است. این هتل مخصوص خانواده‌هاست و در آنجا، به خصوص سر وعده‌های غذا، مشکلات زندگی خانوادگی خودبه‌خود آشکار می‌شود. ربیع خان^۲ پانزده‌ساله است و با پدر و نامادری‌اش در تعطیلات به سر می‌برد. جو سنگین است و حرف‌چندانی میان‌شان ردوبدل نمی‌شود. سه سال است که مادر ربیع فوت کرده. در ایوان هتل، روبه استخر، هر روز بوفه‌ای برپاست. نامادری‌اش هر از چندگاه راجع به پانیا^۳ یا درباره‌ی باد شدیدی که از سمت جنوب می‌وزد، اظهار نظر می‌کند. او اصالتاً اهل گلاسترشر^۴ است و به باغبانی علاقه دارد.

ازدواج با خواستگاری یا حتی دیدار اولیه شروع نمی‌شود. آغاز آن برمی‌گردد به خیلی قبل‌تر، یعنی زمان رویش اندیشه‌ی عشق در ذهن و اگر دقیق‌تر بخواهیم بگوییم، زمان شکل‌گیری رویای داشتن معشوق.

ربیع اولین بار دختر را کنار سراسره‌ی آب می‌بیند. تقریباً یک سال از خودش کوچک‌تر

1. Málaga

2. Rabih Khan

۳. Paella: نوعی غذای اسپانیایی. (توضیحات مندرج در تمام پانویس‌ها از سوی مترجم است.)

4. Gloucestershire

شیدایی حول محور چند اصل اولیه متبلور می‌شود: دمپایی لانگشتی که سهل‌انگارانه از پای آویزان است؛ نسخه جلدکاغذی رمان سیدارتا^۱ اثر هرمان هسه^۲ روی حوله‌ای کنار کرم ضدآفتاب؛ ابروهای مرتب؛ حواس‌پرتی در جواب دادن به پدر و مادر؛ و نحوه گذاشتن کف دستش زیر چانه‌اش زمانی که در بوفه عصرانه تکه‌هایی کوچک از دسر شکلاتی در دهانش می‌گذارد.

ربیع به پیروی از غریزه خود، با در نظر گرفتن این جزئیات، شخصیتی در ذهنش شکل می‌دهد. به پره‌های چوبی پنکه سقفی اتاقش که می‌چرخند، نگاه می‌کند و در ذهنش داستان زندگی خود با آن دخترک را می‌نگارد. دختر غمگین خواهد بود و سرد و گرم روزگار چشیده، ربیع را رازدار خود خواهد دانست و دورویی دیگران را به تمسخر خواهد گرفت. گاهی برای حضور در مهمانی و جمع دیگر دختران مدرسه مضطرب خواهد بود که البته نشانه شخصیت حساس و عمیق اوست. او تنها بوده و تا کنون اسرار خود را با هیچ‌کس در میان نگذاشته است. آن‌ها دست در دست یکدیگر روی تخت‌خواب دخترک بازیگوشانه می‌نشینند. او نیز هرگز تصور نمی‌کرده که چنین پیوندی بین دو نفر امکان‌پذیر باشد.

سپس، یک روز صبح، ربیع می‌بیند که دخترک بی‌خبر رفته و یک زوج هلندی با دو پسر کوچکشان به جای او سر میز نشسته‌اند. مدیر هتل توضیح می‌دهد که او به همراه پدر و مادرش صبح زود هتل را ترک کرده تا با پرواز ایرفرانس راهی خانه شوند.

کل این ماجرا را می‌توان فراموش کرد. آن‌ها دیگر هیچ‌وقت یکدیگر را نخواهند دید. ربیع به هیچ‌کس چیزی نخواهد گفت. دستش هرگز به دخترک نخواهد رسید. با این حال، اگر داستان از اینجا آغاز می‌شود، دلایل این است که درک او از عشق، سال‌ها همانی خواهد بود که اولین بار در هتل کازا ال سور^۳ در تابستان شانزده‌سالگی‌اش شکل گرفته است؛ گرچه در طول سالیان آتی، بسیاری از خصلت‌های ربیع تغییر خواهد کرد و پخته‌تر خواهد شد. او همچنان به امکان پیدایش درک سریع قلبی و همدلی متقابل بین دو نفر ایمان خواهد داشت و نیز به فرصت پایان بخشیدن به تنهایی.

است، موهای خرمایی‌اش را پسرانه کوتاه کرده، پوستش زیتونی است و پاهایش باریک و قلمی. بلوز ملوانی راه‌راه پوشیده و شلوارک آبی و یک جفت دمپایی لانگشتی زرد لیمویی. بند چرمی باریکی هم دور مچ راستش بسته. دخترک نگاهی به او می‌اندازد، لبخند نصفه‌نیمه‌ای حواله‌اش می‌کند و خودش را روی صندلی حصیری تاشو جابه‌جا می‌کند. در چند ساعت آینده، به واکمنش گوش می‌دهد و متفکرانه به دریا می‌نگرد و چند وقت یک‌بار، ناخن‌هایش را می‌جود. پدر و مادرش در دو طرف او هستند. مادر مجله ال^۱ را ورق می‌زند و پدر زمانی از لِن دیتون^۲ به فرانسوی می‌خواند. ربیع بعداً از روی دفتر ثبت اسامی مهمانان متوجه می‌شود که دخترک اهل کلرمون‌فران^۳ و نامش آلیس سار^۴ است.

ربیع هیچ‌وقت در گذشته چنین حسی را تجربه نکرده، حسی که از وقتی دخترک را دیده، او را مغلوب کرده است. حسی که به کلام نمی‌آید، چون واژه‌ها قادر به بیان نیستند. انگار همیشه این دختر را می‌شناخته، انگار دخترک دلیل وجود او در این دنیا است و به خصوص، دواي درد مبهمی است که درونش حس می‌کند. طی چند روز آینده، ربیع در گوشه‌وکنار هتل او را از دور می‌پاید؛ وقتی سر صبحانه با پیراهنی سفید مزین به حاشیه گل‌دار از بوفه ماست و هلو برمی‌دارد؛ وقتی در زمین تنیس با لهجه غلیظ انگلیسی و با ادب فراوان به خاطر ضربه‌ای که با پشت راکت زده از مربی عذرخواهی می‌کند؛ و وقتی (ظاهراً) تنها اطراف زمین گلف قدم می‌زند و به تماشای گیاهان کاکتوس و کنف می‌ایستد.

ممکن است خیلی زود به این اطمینان برسیم که شخص مدنظر، خود معشوق است. اصلاً لازم نبوده که با هم صحبت کنیم؛ حتی شاید نامش را هم ندانیم. آنچه اهمیت دارد، شَم درونی است: حسی خودجوش که حتی بیش از پیش، صحیح و شایسته احترام به نظر می‌رسد، چراکه فرایند طبیعی منطق را دور زده است.

1. Elle

۲. Len Deighton: نویسنده بریتانیایی رمان‌های جاسوسی (۱۹۲۹).

3. Clermont-Ferrand

4. Alice Saure

1. Siddhartha (1922)

2. Hermann Hesse (1877-1962)

3. Casa Al Sur